

همراه خواجو بر مزار برهان الدین کوهبنانی

دکتر محمود روح المینی

در قرن هشتم هجری سه عارف و صوفی و شاعر سخنور بزرگ را سراغ داریم که مدتی در جوار تربت برهان الدین کوهبنانی مقیم بوده‌اند. مقام و مرتبه عرفانی برهان الدین را از تعریف‌ها و اشاره‌های این سه تن، که به ترتیب زمانی عبارتند از: مجد خوافی، خواجوی کرمانی و شاه نعمت‌اله ولی، باید شناخت

اطلاعی که آثار و اسناد گذشته، از برهان الدین کوهبنانی به ما می‌دهد، بیشتر از برکت قبر و تربت اوست. گاهی آثار باقی مانده از قبر و توجه و حرمت به مزار، معرف صاحب قبر است. مقدار زیادی از اطلاعات ما درباره ویژگی‌های صنعتی، اعتقادی و فرهنگی انسانهای اولیه از کاوش قبرها بدست آمده است، آری «این لوح قبرها همه سربسته نامه‌هاست.»

گرچه، در این مقوله محور اصلی سخن پیرامون برهان الدین است، ولی قصیده خواجو بیشترین اطلاعات را با توصیف مزار و خانقاه برهان الدین، در بردارد، که خود نیز گواه مسافرت خواجو، در سال ۷۴۱، به کوه بنان است. بقول مولانا جلال الدین:

بهتر آن باشد که سردلبران

گفته آید در حدیث دیگران

در معرفی شخصیت و منزلت عرفانی ابونصر احمد، برهان الدین کوهستانی به بیت هائی از قصیده خواجو بسنده می‌نمائیم.

هاتف هست مرا گفت ای ز عالم بی خبر

قطب عالم را نگر کون و مکان در اهتمام

ترجمان الغیب، سزالله، كهف الواصلین

حجة الباری علی كل الوری مولی الانام

قدوة الاقطاب عون السالكین، برهان دین

عمدة الاوتاد ابونصر احمد خضر احترام

در مجاورت آرامگاه عرفا، معمولاً محلی برای تجمع، ذکر، سماع، بیتوته و بالاخره خانقاهی هست، که عارفان و سالکان از دور و نزدیک به آنجا می‌آیند، چله می‌نشینند و مجاور می‌شوند. آرامگاه برهان الدین یکی از این میعادگاههای تجمع بوده است. و خواجو در قصیده‌ای با پنجاه بیت ما را در حال و هوای یکی از شبهای آن آستانه قرار میدهد. پس از درآمد و تغزلی در وصف شب چنین آغاز می‌شود:

از طریق بیخودی کردم هوای نجد وجد

وز سرمستی گسستم کوک هستی را زمام

غوطه خوردم نیمه شب در زمزم جان چون خلیل

وازره معنی گرفتم کعبه دل را مقام

اشک مریم ریختم چون شمع وانگه چون مسیح

پیش این محراب مینا تا سحر کردم قیام

در این بیخودی و وجد و شور شبانه که خود فرماید: «شد ز شورم پر؛ سماع بلبلی شیرین کلام»، فضای آستانه و ایوان و صفای صوفیان و رندان را بدین گونه می‌بیند:

بارگاهی شش درونه سقف عالی یافتم

همچو محشر پر ز انبوه و تهی از ازدحام

رهروان آن جهت سایر ولی ایمن ز سیر

ساکنان آن طرف نامی ولی فارغ ز نام

قال ایشان جمله حال و حال ایشان جمله قال

عام ایشان جمله خاص و خاص ایشان جمله عام

مقبره برهان در نزدیکی چشمه‌ای قرار داشت (اگر بهار ۱۳۵۸) بود، می‌گفتم قرار دارد!^۱ که به آن «آب خضرآباد» می‌گفتند و امروز به «چشمه خانقاه» معروف است محلی در دامنه کوه که قدمگاه «خواجه خضر»^۲ بر آن مشرف و زیارتگاه عموم است و خواجو به آن اشاره دارد:

آب خضرآباد او سر چشمه آب حیات

آستان روز حرمت قبله بیت الحرام

پیر ارزق پوش گردون در مزارش یک مُرید

خادم هندوی شب در خانقاهش یک غلام

مدت توقف خواجو در کوهبنان معلوم نیست، بنا بر آنچه از قصیده بر می‌آید، این شعر در سال ۷۴۱ هجری سروده شده است:

مرغ توحیدم بدام آمد ز نظم این مدیح

لاجرم تاریخ این ابیات شد «تصحیف دام»^۲

چشم خواجه بود قراش در خلوتگهش

کاین تمنا هست قطب چرخ را اقص المرام^۳

هشت سال پیش از سفر خواجه، یعنی در سال ۷۳۳، مجد خوافی در کتاب «روضه خلد» در دو مورد، به آرامگاه برهان الدین کوهستانی اشاره می‌کند، که نقل آن اشاره‌ها بی‌مناسب نیست:

«وقتی چهار عیار را به پای دار آوردند، سه را به سیاست رسانیدند. من یکی را شفاعت کردم. عهد کرد که دست از راه زدن بدارد، سال دیگر در سفری جماعتی حرامیان بما رسیدند. او را در آن میان دیدم:

کسی کویک دو کورت کرد کاری

طبیعت ساخت آن معنی و عادت

اگر توبه کند زان کار، مشنو

که خواهد بود تا مرگش اعدا

چون مرا بشناخت سر در پیش انداخت. دزدان چون به غارت مشغول شدند، مرا شفاعت کرد و گفت: اگر عهد مرا وفا بودی ترا امروز شفیع از کجا بودی؟ بعد از مدتی او را در لباس درویشان بر سر تربت شیخ برهان الدین کوهستانی یافتم چون مرا بدید گفت:

دل شیدای من که می‌بینی

به عبادت نشست بار دگر

در ندامت زیان به تسویه گشاد
در عصیان به بست بار دگر
به درستی که کرد تویه چنان
که نخواهد شکست بار دگر^۲»

مجد خوافی در موردی دیگر آورده است:

«وقتی از لباس تصرف بیرون آمدم و در سلک اهل تصوف در آمد (م) با جمعی درویشان به تربت شیخ برهان الدین کوهبنانی رسیدیم. دانشمندی مجاور بود. التفات نکرد همه زیان انکار دراز کردند.....»^۵

این دو داستان تمثیلی روضه خلد، احترام و اقبال عامه و آمدن از راه دور و نزدیک و مجاور شدن بر تربت برهان الدین را نشان می دهد. احترام و اقبالی که در سال ۷۴۱ خواجهوی کرمانی از آن خبر می دهد.

سی و چهار سال پس از آن شبی که خواجو شرح بیخودی و وجد و شور و حالش را می دهد، یعنی در سال ۷۷۵ - که ۲۲ سال از مرگ خواجو نیز گذشته بود - قطب العارفین شاه نعمت اله ولی که در خانقاه تربت برهان الدین مجاور شده بود، بیاس همین حرمت نام فرزند خود را برهان الدین خلیل اله نهاد و در قطعه ای فرماید:

از قضای خدای عز و جل

حسی قیوم قادر سبحان

نیم ساعت گذشته بود از روز

روز آدیننه در مه شعبان

یازدهم بود ماه وقت شریف

ماه در حوت و مهر در میزان

پنج و هفتاد و هفتصد از سال
رفته در کویستان که ناگاهان
میر برهان دین خلیل اله
آمد از غیب بنده را مهمان^۶

آرامگاه و آستانه و خانقاهی که خواجو توصیفش می کند، دویست سال بعد، نیز میعادگاه عارفان بوده است. محرابی کرمان عارف و شاعر نیمه اول قرن دهم می نویسد:
.... و کاتب حقیر که از خاک نشینان آستان آن حضرت است. در سالی که به زیارت ایشان رفته و خاک تربت ایشان تقبیل مرعی داشته بود و هیچ دست لاف و ترجمانی نداشت، مخادیم و سگان آنجا گفتند که چند بیتی ترجمان و سمت تحت اللسانی که در میان ارباب طریق مصطلح است می باید گفت، پس کاتب سخن قبول نموده و بعضی سخنان گفت و قول نمودند^۷ وی قصیده و رباعی سرود، که رباعی آن چنین است:

خواهی که شوی عزیز در دنیی و دین

در زیر نگین در آوردی روی زمین

باید که همیشه استعانت جوئی

از سلطان پناک شیخ برهان الدین^۸

آرامگاه برهان الدین، از قرن ششم هجری^۹ تا این اواخر - هر چند مخروبه - برپا بود^{۱۰} و در کنار قدمگاه خواجه خضر و قبر هدایتعلیشاه معروف به «خاک آخوند» زیارتگاه عام بود. متأسفانه آثار مختصر این مقبره و ایوان قربانی خیابان مستقیم حاشیه بیابان شد، وزیر دست و پای بولدوزر چشم و گوش بسته بکلی نابود گردید.^{۱۱}

در اینجا از فرصت استفاده کرده، یادآوری می نمایم که بناهایی مانند مسجد، مدرسه، خانقاه، آتشکده، صومعه، کنیسه، کاخ، مقبره و بطور کلی هر بنائی که از ظرافت هنری و

همراه خواجو بر مزار برهان الدین ...

قدمت تاریخی برخوردار است. حتی خانه‌های شخصی و عمارت‌های دولتی - سند هویت قومی و میراث فرهنگی کشور است، و بایستی، حتی المقدور، در نگهداری و نگهداری آنها کوشید.^{۱۲}

سخن کوتاه کنم، سرنوشت مقبره برهان الدین، و آینده مقبره خواجو، مرا بخود مشغول می‌داشت، که آیا با ویرانی بنا و آرامگاه، از اینان چه بیادگار خواهد ماند، بدین نیت از دیوان خواجو تفأولی زدم، این غزل آمد:

حدیث عشق ز مایادگار خواهد ماند

بنای شوق ز ما استوار خواهد ماند

ز چهره هیچ نماند نشان ولی ما را

نشان چهره بر این رهگذار خواهد ماند

فراق نامه خواجو و شرح قصه عشق

میان زنده دلان یادگار خواهد ماند

یادداشتها و منابع
شیراز، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- ۱- در این سال، مقبره که آثار کمی از آن مانده بود، در عملیات جاده‌سازی، تخریب گردید
- ۲- قدمگاههای خواجه خضر، معمولاً، به آب و سر سبزی و چشمه سار کوهستان نزدیک است خصوصاً اگر منطقه کم آب و خشک باشد
- ۳- تصحیف دام می‌شود «ذام» که به حروف ابجد ۲۴۱ است.
- ۴- دیوان خواجو کرمانی به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات پازنگ ۱۳۶۹ صفحه ۹۳ تا ۹۵.
- ۵- روضه خلد، تالیف مجد خوافی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۲۵ صفحه ۱۰۲.

۶- منبع پیشین صفحه ۲۵۷.

۷- کلیات اشعار شاه نعمت اله، به سعی دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌الهی، چاپ ششم سال ۱۳۶۱ صفحه ۸۶۲.

۸ و ۹- تذکره الاولیاء محرابی کرمانی یا «مزارات کرمان» به اهتمام حسین کوهی کرمانی، تهران ۱۳۳۰ صفحه ۱۶۳ و ۱۶۷.

۱۰- آقای محمد حسین اسلام پناه که با خواندن و احیاء سنگ نوشته‌ها و کتیبه‌ها، و شناسائی گوشه‌های فراموش شده تاریخ و جغرافیای کرمان، حق بزرگی بر گردن ما دارد، در گنج بڑی یکی از صفحه‌های خانقاه کوهبنان قسمتی از یک «کتیبه» را که بخط ثلث نوشته شده، بدین شرح ثبت نموده است: «...قطب الاولیاء برهان الحق و الدین قدس الله روحه، شب دوشنبه یازدهم صفر سنه ثمان و ... [ع - ص] س ماه» وی توضیح میدهد که «افتادگی اول می‌تواند «تاریخ وفات» بوده باشد و عدد دهگان آن (۵۹۸) که افتاده، به اعتبار و احتساب شب دوشنبه یازدهم صفر، می‌تواند یکی از سالهای ۵۲۸ یا ۵۶۸ باشد، که به احتمال قوی ۵۶۸ ارجح می‌نماید»

۱۱- کتاب «کوهبنان» تألیف احمد روح الامینی تیر ماه ۱۳۵۸ عکسی از آرامگاه مخروبه برهان الدین دارد (صفحه ۱۸ کتاب) و کوهی کرمانی در حاشیه مزارات کرمان می‌نویسد «...قبلاً موقوفاتی نیز داشته که اندکی از آن باقی مانده یعنی کمی از آب معروف به ابورابرین» مزارات کرمان صفحه ۱۶۳.

۱۲- نگارنده در مبحث «هویت فرهنگی کرمان» نخستین سمینار کرمانشناسی مهر ماه ۱۳۶۸ به این مساله اشاره دارد. به مجموعه مقالات کرمانشناسی صفحه ۵۹، مراجعه شود.

۱۳- متأسفانه در سالهای اخیر تخریب بناهایی را شاهد بوده‌ایم که با منطق و تعقل انطباق ندارد. تخریب یک بنا به عنوان مخالفت با اندیشه و عمل کسانی که در آنجا تجمع می‌کرده‌اند، شباهت به رفتار شاگرد مدرسه‌ای «درس نخوان» دارد که به قول معروف، بجای حل مساله، صورت مساله را پاک می‌کند.